



تاریخ  
و  
رجال

# خفتگان در بقیع (۶)

علی اکبر نوایی

در پنج بخش گذشته، شرح حال سی تن از آرמידگان در بقیع را از نظر خوانندگان گرامی گذراندیم و اکنون در بخش ششم که ادامه آن نوشتارها است به بررسی مدفونین دیگری از صحابه راستین، صادق و با وفای پیامبر خدا ﷺ می پردازیم، که برخی از این شخصیت های بلند آوازه، در دوران مظلومیت و غربت امامت شیعی نیز وفاداری خود را به پیامبر نشان دادند:

## ۳۱. سهل بن سعد ساعدی خزرجی؛ ابوالعباس

او از بزرگان اصحاب است که در بیعت عقبه حضور داشته و در جنگ های بدر و اُحد شرکت کرده و از بزرگترین افتخاراتش آن است که مدتی خادم پیامبر خدا بوده و در غدیر خم، ماجرای نصب علی علیه السلام به مقام امامت مسلمانان را از نزدیک دیده است. وی در حدیث شاهد خواهی علی علیه السلام بر ماجرای غدیر و حاضران در آن، از هفده نفری است که در حضور خلیفه اول (ابوبکر) به پا خاستند و شهادت قاطع دادند و سوگند صریح یاد کردند که به چشم خود دیدند پیامبر خدا ﷺ در ماجرای غدیر خم، علی علیه السلام را به رهبری امت بعد از خویش، نصب کردند.

## سهل بن سعد، همراهی صادق برای پیامبر ﷺ

سهل بن سعد ساعدی؛ ابوالعباس، همراهی صادق برای پیامبر ﷺ بود و تقریباً تمام دوران رسالت را با آن حضرت همراهی کرد؛ به گونه‌ای که کمتر غزوه‌ای است او در کنار پیامبر حضور نداشته باشد. اگر بخواهیم تمام موارد همگامی و حضورش با پیامبر گرامی اسلام را بنگاریم، از حد یک مقاله فراتر خواهد رفت، لذا به بیان نمونه‌ای از آن همگامی اکتفا می‌کنیم:

«سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ قَالَ: جُرِحَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ - ... يَوْمَ أُحُدٍ... وَ كُسِرَتْ رِبَاعِيَّتُهُ وَ هُشِمَتِ الْبَيْضَةُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ فَكَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ - تَغْسِلُ الدَّمَ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَسْكُبُ عَلَيْهَا بِالْحِنِّ فَلَمَّا رَأَتْ فَاطِمَةُ أَنَّ الْمَلَأَ لَا يَزِيدُ الدَّمَ إِلَّا كَثْرَةً أَخَذَتْ قِطْعَةً حَصِيرٍ فَأَحْرَقَتْهُ حَتَّى صَارَ رَمَادًا ثُمَّ أَلْصَقَتْهُ بِالْجُرْحِ فَاسْتَمْسَكَ الدَّمُ»<sup>۱</sup>.

«سهل بن سعد گوید: در ماجرای جنگ احد، صورت پیامبر - که درود خدا بر او و آلش باد - جراحی یافت و چهار دندان پیشین آن رسول گرامی شکست و بر سرش ریفش در اثر جراحت ورمی ایجاد شد، فاطمه علیها السلام پیامبر را مداوا می‌کرد و خون را از پیشانی آن حضرت می‌شست و علی علیه السلام با ظرفی آب می‌ریخت. فاطمه علیها السلام وقتی دید آب بر خون چیره نمی‌شود و خونریزی بند نمی‌آید، قطعه حصیری را برداشت و آن را سوزانده، خاکسترش را بر محل جراحت بست و خون بند آمد.»

## سهل، روایتگری ولایتمدار

سهل بن سعد، یکی از راویان خاندان رسالت است. روایتگری است که ولایت علی علیه السلام را در دل داشت و روایات بسیاری از پیامبر خدا در امامت علی علیه السلام نقل کرد. او بسیاری از روایات را که نقل کرده، خود ناظر، شاهد و شنونده از پیامبر بوده است. به نمونه‌ای از این روایات اشاره می‌کنیم:

«حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي حَازِمٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَسَلَّمَ - قَالَ: يَوْمَ

خَيْرَ لَاعْطَيْنَ هَذِهِ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ  
 وَحُبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، قَالَ: فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا فَلَمَّا أَصْبَحَ  
 النَّاسُ غَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ - كُلُّهُمْ يَرْجُو  
 أَنْ يُعْطَاهَا، فَقَالَ: أَيْنَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقِيلَ: هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي  
 عَيْنَيْهِ، قَالَ: فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ فَأَتِي بِهِ فَبَصَقَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ]  
 وَسَلَّمَ - فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ حَتَّى كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ، فَقَالَ  
 عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَاتْلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا؟ فَقَالَ: أَنْفُذْ عَلَيَّ رَسُولَكَ حَتَّى  
 تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يُجِبُّ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ  
 فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ  
 النَّعَمِ»<sup>٢</sup>.

«يعقوب بن عبدالرحمان، از ابن حازم نقل کرده که گفت: سهل بن سعد  
 ساعدی به من خبر داد که پیامبر خدا ﷺ در روز خیبر فرمود: پرچم را  
 سحرگهان به مردی خواهم داد که خداوند فتح و پیروزی را به دست او  
 محقق می سازد؛ مردی که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول  
 هم او را دوست دارند. سهل گفت: مردم شب را به صبح آوردند، در حالی  
 که در این اندیشه بودند که پیامبر پرچم را به چه کسی خواهد سپرد؟!  
 آنگاه که صبح شد، خدمت پیامبر رسیدند و هر کدام امیدوار بودند که  
 پرچم به او داده شود، اما پیامبر فرمودند: کجا است علی بن ابی طالب؟  
 سهل گفت: علی درگیر درد چشم است. پیامبر فرمود: او را بیاورید.  
 علی را آوردند. حضرت از آب دهانش به چشم علی کشید و برایش دعا  
 کرد. چشم علی ﷺ بهبود یافت. گویی که دردی نداشته است! در این  
 هنگام پیامبر پرچم را به علی سپرد. علی ﷺ خطاب به پیامبر ﷺ گفت:  
 من با آنان می جنگم تا همچون ما، به مسلمانی در آیند. پیامبر فرمود:  
 پیشگامانی را بفرست و به اسلام دعوتشان کن و به آنان بگو که خدا  
 درباره ایشان چه چیزی را دوست می دارد. سوگند به خدا که اگر یک  
 نفر به وسیله تو هدایت شود، برای تو بهتر است از تمام نعمت های  
 روی زمین.»

سهل بن سعد: خودم شاهد بودم که علی علیه السلام در خانه نبود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه علی رفتند و دیدند او در خانه نیست، از دختر خویش فاطمه علیها السلام پرسیدند: علی کجا است؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: از خانه بیرون رفت. پیامبر به سمت مسجد رفتند و دیدند علی علیه السلام در گوشه‌ای از کوچه منتهی به مسجد، روی خاکها نشسته و بر چهره‌اش مقداری گرد و غبار است. حضرت به ایشان فرمود: برخیز ای ابوتراب، پس از این، علی علیه السلام خوشترین کلمه را کلمه ابوتراب می‌دانست و هرگاه به این کنیه خوانده می‌شد، خوشنود می‌گردید.

### پایداری سهل در ولایت علی علیه السلام

کینه آل مروان نسبت به اهل بیت علیهم السلام را به خوبی می‌دانیم و نیز آگاهیم که بیشترین کینه را، این دودمان مطرود نسبت به علی علیه السلام داشته‌اند. در همین راستا مروانین می‌کوشیدند یاران علی را نیز به انواع آزارها و اذیت‌ها، شکنجه کنند. از این رو، فردی از آل مروان که از سوی معاویه بر مدینه گماشته شده بود، دستور داد سهل بن سعدی را بیاورند. وقتی سهل را حاضر کردند، آن فرد دستور داد که سهل به علی علیه السلام ناسزا گوید، اما سهل از این کار خودداری کرد و حاضر به سب علی علیه السلام نشد. آن فرد خبیث گفت: حال که حاضر نیستی، علی را دشنام داده، ناسزا بگویی، بگو خداوند ابوتراب را لعنت کند (!) سهل گفت: برای علی، نامی محبوب‌تر از ابوتراب نیست و هنگامی که او را با کنیه «ابوتراب» می‌خوانند، خوشحال می‌شود و من هرگز چنین کاری را نمی‌کنم؛ زیرا خودم شاهد بودم که علی علیه السلام در خانه نبود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه علی رفتند و دیدند او در خانه نیست، از دختر خویش فاطمه علیها السلام پرسیدند: علی کجا است؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: از خانه بیرون رفت. پیامبر به سمت مسجد رفتند و دیدند علی علیه السلام در گوشه‌ای از کوچه منتهی به مسجد، روی خاکها نشسته و بر چهره‌اش مقداری گرد و غبار است. حضرت به ایشان فرمود: برخیز ای ابوتراب، پس از این، علی علیه السلام خوشترین کلمه را کلمه ابوتراب می‌دانست و هرگاه به این کنیه خوانده می‌شد، خوشنود می‌گردید.<sup>۳</sup>

و بدینسان، سهل بن سعد از ناسزایی به علی علیه السلام خودداری ورزید و مورد آزارها و شکنجه‌های بسیاری واقع شد و همواره مورد عذاب قرار می‌گرفت.

### سهل و نقل حدیث قهقری

حدیثی است که سهل بن سعد ساعدی آن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که در مضامین حدیثی، معروف به «حدیث قهقری» است. مضمون آن چنین است:

«عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - :  
... لَسِيرَدَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، ... فَأَقُولُ: إِنَّهُمْ  
مِينِي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سُحْحًا سُحْحًا لِمَنْ غَيْرَ  
بَعْدِي»، «وَيُقَالُ: إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَيَّ أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى».<sup>۴</sup>

«از سهل بن سعد ساعدی است که گفت: پیامبر خدا فرمود: در روز قیامت، اقوامی بر من وارد می‌شوند که من آن‌ها را می‌شناسم و آن‌ها هم مرا می‌شناسند. سپس میان من و آن‌ها حایل و مانع ایجاد می‌شود. من به خداوند عرض می‌کنم: آنان از من هستند. در جوابم گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه‌ها کردند؟! من می‌گویم: وای، وای بر کسانی که بعد از من، سنتی را تغییر داده باشند، که گفته می‌شود، آنان به عقب برگشتند و قهقری اختیار کردند.»

### سهل، ناظر کاروان اسیران کربلا و سرها بر نیزه‌ها

سهل بن سعد ساعدی، خود نقل کرده که آهنگ بیت المقدس کردم. به شام که رسیدم، دیدم شهری است پردرخت و خوش آب و هوا و نیز دیدم که همه شهرها را آذین بسته‌اند و سردرهایی مجلل ساخته‌اند. اسب‌ها را زین کرده و محفل‌هایی نصب نموده‌اند و مردم هلله می‌کردند و جشن گرفته بودند. زنانی هم دف و چنگ می‌زدند و شادی را افزون می‌ساختند. با خود گفتم: آیا شامیان عیدی دارند که چنین شادمانی می‌کنند؟ از مردی پرسیدم: مگر شما عید دارید؟ گفت: گویا شامی نیستی؟ از کدام دیاری؟ گفتم: از اهالی مدینه‌ام. گفت: شگفت نیست که امروز از آسمان خون ببارد و زمین اهلس را به کام خود فرو برد. پرسیدم:

برای چه؟! گفت: اکنون اسیران آل الله و سر مطهر حسین علیه السلام را بر نیزه کرده، می آورند.

«فَقُلْتُ وَاعَجَبَاهُ يُهْدَى رَأْسُ الْحُسَيْنِ وَالنَّاسُ يَفْرَحُونَ قُلْتُ مِنْ أَيِّ بَابٍ يُدْخَلُ فَأَشَارُوا إِلَى بَابٍ يُقَالُ لَهُ بَابُ سَاعَاتٍ قَالَ فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى رَأَيْتُ الرَّاياتِ يَتَلَوْنَ بَعْضُهَا بَعْضًا فَإِذَا نَحْنُ بِفَارِسٍ بِيَدِهِ لَوَاءٌ مَنزُوعٌ السِّنَانِ عَلَيْهِ رَأْسٌ مِنْ أَشْبِهِ النَّاسِ وَجْهًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»<sup>۵</sup>

«گفتم: وای بر این مردم، که سر حسین بن علی علیه السلام به ظالمی هدیه داده شود و آنان شادمانی کنند. پرسیدم: آنان را از چه دری وارد شام می کنند؟ آن مرد گفت: از باب ساعات. در همین اثنا دیدم که پرچمها پشت سر یکدیگر آمدند. سواری را دیدم که پرچمی وارونه بر دست دارد و نیزه‌ای و بر بالای نیزه سری را دیدم که شبیه‌ترین صورت را به رسول گرامی اسلام دارد.»

«عَنْ كَامِلِ الْبَهَائِيِّ، قَالَ سَهْلُ بْنُ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ: رَأَيْتُ الرَّؤُوسَ عَلِي الرَّمَّاحِ وَ يَقْدُمُهُمْ رَأْسُ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِي علیه السلام فَتَنْظَرْتُ إِلَيْهِ كَأَنَّهُ يَضْحَكُ، وَ رَأْسُ الْإِمَامِ علیه السلام، كَانَ وَرَاءَ الرَّؤُوسِ، أَمَامَ الْمُخَدَّرَاتِ وَلِلرَّأْسِ الشَّرِيفَةِ مَهَابَةٌ عَظِيمَةٌ وَ يُشْرِقُ مِنْهَا النُّورُ بِلَحِيَّةٍ مُدَوَّرَةٍ فَدُ خَالَطَهَا الشَّيْبُ وَصَلَبَ عَلِي شَجَرَةً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَوْلَهَا يَنْظُرُونَ إِلَيَّ النُّورِ السَّاطِعِ فَأَخَذَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، دَعَاهُمْ ابْنُ زِيَادٍ مَرَّةً أُخْرَى فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ وَ آيَنَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ الْأَنْوَارِ الْإِلَهِيَّةِ تَتَصَاعَدُ إِلَيَّ عَنَانِ السَّمَاءِ...»<sup>۶</sup>

«از کامل بهایی نقل شده است که سهل بن سعد ساعدی گفت: سرها را بر نیزه دیدم و پیشاهنگ آنان، سر مطهر عباس بن علی علیه السلام بود. به او نگریستم، گویا که می خندید و سر مطهر امام علیه السلام، پشت سر همه سرها قرار داده شده بود و پیش روی زنان حرم عصمت و طهارت آن سر مطهر مهابت و جلالتی بزرگ داشت که از آن نوری به آسمان ساطع بود؛ سری که پیری بر آن عارض گشته بود و بر درختی نهاده بودند. مردم، گرد آن سر نورانی و مطهر جمع شده بودند و نور جلالتش را می نگریستند و آن سر مطهر قرائت قرآن می نمود.»

آنان را ابن زیاد فراخواند و سر مطهر حسین را پیش او بردند و سر را پیش روی خود نهاد، در حالی که انوار الهی از آن سر نورانی به آسمان کشیده می‌شد.»

### سهل بن سعد، روایتگر حدیث فاطمه علیها السلام

سهل بن سعد ساعدی روایتگر حدیث فاطمه زهرا علیها السلام است؛ روایتی که حضرت زهرا از پدر بزرگوارش نقل فرموده، که پدرم به علی علیه السلام فرمود: ای علی، تو خلیفه من بعد از منی و بعد از تو، فرزندان حسن، و بعد از فرزندان حسن، فرزندان حسین علیه السلام، و بعد از حسین، فرزندش علی بن الحسین علیه السلام و پس از او، فرزندش محمد بن علی الباقر علیه السلام و پس از او، فرزندش جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و بعد از او فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام، و پس از او، فرزندش علی بن موسی الرضا علیه السلام و پس از او، فرزندش محمد بن علی الجواد علیه السلام و پس از فرزندش علی بن محمد الهادی علیه السلام و پس از او، فرزندش حسن بن علی العسکری علیه السلام، و بعد از او فرزندش که نامش هم نام من است و خداوند به وسیله او، زمین را پر از عدل و داد می‌نماید. پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد؛

«يَفْتَحُ اللَّهُ بِهٖ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا فَهُمْ أُمَّةٌ الْحَقِّ وَالسَّيِّئَةُ الصِّدْقِ  
مَنْصُورٌ مِّنْ نَّصْرِهِمْ مَّخْذُولٌ مِّنْ خَدَائِهِمْ»<sup>۷</sup>

«خداوند به دست مهدی علیه السلام شرق و غرب عالم را فتح می‌کند. آنان، امامان حق و زبان‌های راستین خداوند. پیروز است کسی که آنان را یاری کند و خوار و بی‌مقدار است کسی که آنان خوار شمارد.»

### جنایت حجاج بن یوسف ثقفی در حق سهل

حجاج بن یوسف ثقفی که از پلیدترین و جایتکارترین حاکمان دوران اموی بود، جنایات فراوانی را بر یاران علی و طرفداران اهل بیت علیهم السلام وارد نمود؛ از جمله آن جنایات، جنایتی بود که بر جابر بن عبدالله انصاری و سهل بن سعد ساعدی وارد ساخت. حجاج ایشان را به جرم دوستی اهل بیت علیهم السلام احضار کرد و فرمان داد از علی علیه السلام، آن امیر تقوا و عدالت و پاکی بیزاری بجویند اما هیچیک از آن دو شخصیت بزرگ و برخی از کسانی که با آنها بودند،



حاضر به چنین کاری نشدند. آنها در برابر دژخیم تاریخ ایستادند و بر ولایت علی علیه السلام و تبعیت از آن حضرت پای فشردند، ولی حجاج دستور داد بر دست و گردن آنها آهنی سرخ شده قرار دادند. دست‌های هر دو بزرگوار و گردن آنها را با آهن گداخته علامت نهادند تا به زعم خود، مردم عبرت گیرند و ولایت علی علیه السلام را فرو نهند!

«كَانَ الْحَجَّاجُ بْنُ يُوسُفَ الثَّقَفِيِّ، قَدْ خَتَمَ فِي يَدِهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ وَ فِي عُنُقِهِ وَ فِي يَدِ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ وَ عُنُقِهِ، يُرِيدُ إِذْلَامَهُمْ وَ أَنْ يَجْتَنِبَهُمُ النَّاسُ»<sup>۸</sup>

«حجاج بن یوسف ثقفی به دست و گردن جابر بن عبدالله انصاری و به دست و گردن سهل بن سعد ساعدی با آهن گداخته علامت نهاد و سرخ کرد و غرضش آن بود که آنها را خوار سازد و به مردم بگوید که از آنها دوری جویند.»

### مدفون در بقیع

در آغاز اشاره داشتیم که سهل بن سعد، ارادهٔ بیت المقدس کرده بود که در شام با حادثهٔ مؤلمهٔ اسارت خاندان عصمت و طهارت و فرزندان و زنان و خواهران گرامی امام حسین علیه السلام، مواجه شد. تواریخ معتبری، مانند «مروج الذهب» مسعودی و «الاستیعاب» نقل کرده‌اند که سهل بن سعد ساعدی همراه کاروان اسیران به کربلا بازگشت و تازمانی که در قید حیات بود، در مدینه ماند و در صدمین سال حیاتش در سال ۹۱ هجری، دار فانی را وداع گفت و در قبرستان بقیع مدفون گردید.

«ابو العباس سهل بن سعد الأنصاري الخزرجي الساعدي، المتوفي ۹۱ هـ .  
عن ۱۰۰ سنة في المدينة، و دفن بالبقيع».

«ابوالعباس، سهل بن سعد انصاری خزرجی ساعدی، در ۹۱ هـ . در  
مدینه وفات یافت و در بقیع دفن شد.»

### ۳۲. جبیر بن مطعم

جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف، از صحابی جلیل القدر پیامبر خدا ﷺ و پسر عمومی آن حضرت است. پس از هجرت پیامبر ﷺ بر روش خود که بر سیره قبایل موجود در مکه بود، ثابت ماند، ولی در ماجرای فتح مکه، در زمره طلقاء بود که به دست پیامبر آزاد شد و مورد لطف آن حضرت قرار گرفت و بعد از آن، به اسلام گروید و به خوبی اسلام را درک کرد و به احکام نورانی اسلام تشریف یافت و عامل به دستورات اسلام بود:

«هو ابن المطعم بن عدی الذي هو من الطلقاء الذين حسن اسلامهم»<sup>۹</sup>

«او پسر مطعم بن عدی است که جزو آزاد شدگان است؛ آنان که اسلامشان نیکو شد و به نیکی به آن عمل کردند.»

پدر او مردی بزرگوار بود که در مکه پیامبر را، هنگام بازگشت از طائف پناه داد و از این رو است که پیامبر ﷺ در دوران رسالتش از مطعم بن عدی به نیکی یاد کرده است.

«ثُمَّ كَانَ ابْنُهُ جُبَيْرٌ شَرِيفًا مَطَاعًا، وَ لَهُ رِوَايَةٌ أَحَادِيثٌ، رَوَى عَنْهُ وَلَدَاهُ الْفَقِيهَانِ مُحَمَّدٌ وَ نَافِعٌ، وَ سَلِيمَانُ بْنُ صَرْدٍ، وَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، وَ آخَرُونَ وَ أَبُو سَلَمَةَ ابْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَ كَثِيرٌ مِنَ الرُّوَاةِ»<sup>۱۰</sup>

«پسر وی (مطعم) که جبیر باشد، فردی بود شریف و مطاع (که دیگران اطاعتش می کردند). او احادیثی را بیان کرده که دو فرزندش محمد و نافع و سلیمان بن صرد خزاعی و سعید بن مسیب و دیگران و ابوسلمه بن عبدالرحمان و بسیاری از راویان احادیث، از او نقل روایت و حدیث کرده‌اند.»

«وَ قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَغَيْرُهُ قَالُوا: أَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبِهِمْ، فَأَعْطَى جُبَيْرَ بْنَ مَطْعَمٍ مِئَةَ مِنَ الْإِبِلِ... كَانَ جُبَيْرٌ مِنْ حُلَمَاءِ قُرَيْشٍ وَ سَادَتِهِمْ، وَ كَانَ يُؤَخِّدُ عَنْهُ النَّسَبَ.»

«ابن اسحاق نقل کرده که عبدالله بن ابوبکر و دیگران گفته‌اند: پیامبر خدا ﷺ به کسانی برای تألیف قلوب هدایایی دادند؛ از جمله به جبیر بن مطعم صد شتر عنایت کردند و جبیر از انسان‌های بردبار قریش و از بزرگان آن‌ها

شمرده می‌شد و قریش خود را مفتخر می‌دانستند که نسبتشان را با او بیان بدارند و خود را به او منسوب نمایند.»

### عالم به انساب عرب

جیبرین مطعم در علم انساب مهارت فراوان داشت. برخی از مورخان نوشته‌اند:

«وَكَانَ جَبْرِ بْنُ مُطْعِمٍ، أَعْلَمَ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ»<sup>۱۱</sup>

«جیبر بن مطعم، دانا ترین مردم به نسب عرب بود.»

از این رو، بسیاری از کسانی که می‌خواستند از قبیله خود آگاهی یابند و بدانند که نسبتشان قرشی است یا غیر قرشی و یا از قبایل زیر مجموعه قریش بوده‌اند، به او مراجعه می‌کردند و او به درستی پاسخشان را می‌داد و این، نشانه هوش بالا و فطانتی بود که در جیبر بن مطعم وجود داشت.



## روایتگر روایاتی از پیامبر خدا ﷺ

جیبر بن مطعم، روایاتی را از پیامبر خدا ﷺ نقل کرده که به نمونه‌ای از آن اشاره

می‌کنیم:

«عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَلَسْتُ بِوَلِيِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: إِنِّي أَوْشَكَ أَنْ أُدْعَى فَأَجِيبَ. وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخَلَّفُونِي فِيهِمَا»<sup>۱۲</sup>

«از جیبر بن مطعم نقل است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: ای مردم، آیا من سرپرست و حاکم و صاحب اختیار شما نیستم؟ گفتند: آری، ای فرستاده خدا. فرمود: یقین دارم که به زودی از سوی خدا دعوت می‌شوم و دعوت حق را اجابت می‌کنم، من می‌روم و در میان شما دو امر گرانبها و ارزشمند را باقی می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم. پس بنگرید که بعد از من چگونه پاسشان می‌دارید.»

شخصیت بزرگ جیبر بن مطعم، سبب شده است که بسیاری از مورخان او را به عنوان راوی حدیث غدیر خم به حساب آورده و از زمره آل محمد ﷺ یادش کرده‌اند.

## دفن در بقیع و تاریخ وفات

جیبر بن مطعم، روزگار خود را با عزت در کنار پیامبر ﷺ سپری کرد و با حلم و بردباری ویژه رفتار نمود. او از بزرگان قریش بود و پس از رحلت پیامبر، در مدینه روزگار گذراند و در دفاع از علی علیه السلام مبالغه زیاد کرد. او در اواخر روزگار حاکمیت معاویه بدرود حیات گفت و در قبرستان بقیع مدفون گردید.

«مطعم در سال ۸۵ یا ۸۰ هجری قمری در مدینه در گذشت و در بقیع مدفون گردید.»<sup>۱۳</sup>

## ۳۳. نوفل بن حارث

نوفل بن حارث بن عبدالمطلب در نزد پیامبر ﷺ شخصیتی محترم و معزز داشت. او پسر عموی آن حضرت بود و از تمام افراد بنی‌هاشم که شیوه مسلمانان بر می‌گزیدند، سن و سال بیشتری داشت. او هم سن عباس عموی پیامبر بود.

نوفل بن حارث بر اثر تعصب ویژه‌ای که داشت، در مکه مسلمان نشد، لیکن همواره اسلام را محترم می‌شمرد.

نوفل، ناگزیر همراه مشرکان در جنگ بدر حضور یافت، لیکن اشعاری از او نقل شده که نشان می‌دهد وی به پیروزی پیامبر و لشکر اسلام یقین داشته است. او در جنگ بدر اسیر شد. پیامبر به وی پیشنهاد کرد که فدیۀ خود را بپردازد و آزاد شود. نوفل گفت: مال و ثروتی ندارم. پیامبر ﷺ به او فرمود: نیزه‌هایی را که در جدۀ داری بده. نوفل هزار عدد نیزه در جده داشت که احدی از آن آگاه نبود. در این هنگام خطاب به پیامبر گفت: اکنون یقین کردم که تو پیامبر خدایی؛ زیرا هیچ کس جز خدا نمی‌دانست که من در جده چه دارم. آن نیزه‌ها را داد و آزاد شد و آیین اسلام را برگزید.<sup>۱۴</sup>

### لطف پیامبر به نوفل بن حارث

بر اساس شواهد تاریخی، پیامبر ﷺ در چندین مورد به نوفل بن حارث لطف فراوان نمود و این به خاطر نقشی است که نوفل در دادن ابزار جنگی به پیامبر ایفا کرده بود؛ چه آنکه «در جنگ حنین، سه هزار نیزه فراهم ساخت و به پیامبر بخشید تا آنها را میان سربازان جبهۀ اسلام تقسیم کنند. همچنین طبق نقل ابن سعد در طبقات، بسیاری از افراد در جنگ حنین پا به فرار گذاشتند اما نوفل جزو ده نفری بود که استقامت ورزیدند و در مقابل دشمن ایستادند و از نبرد نگریختند.»<sup>۱۵</sup>

اشاره شد که در برابر از خود گذشتگی‌ها و کمک‌های قابل توجه نوفل به مسلمانان، مانند دادن وسایل دفاعی به آنان، پیامبر خدا ﷺ به وی لطف فراوان کرد؛ از جمله این که، پس از هجرت نوفل به مدینه، پیامبر ﷺ در نزدیکی مسجد، خانه‌ای به او و عباس بخشید که با یک دیوار از هم جدا می‌شد. او تا زمانی که زنده بود، در آن خانه زیست و همواره آن خانه را از الطاف پیامبر به خودش می‌دانست و در نزد همگان به آن افتخار می‌کرد.

### بدرود حیات و دفن در بقیع

نوفل بن حارث، در قضایای دورۀ خلافت، بی‌طرف ماند ولی در دل، حق را به علی ؓ و خاندان رسالت داد. عاقبت در سال ۱۵ هجری، در زمان خلافت عمر، از دنیا رفت و در بقیع

مدفون گردید:

«فَحَمَلَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، بَيْنَ الْعُمُودَيْنِ، حَتَّى وَضَعَهُ بِالْبَقِيعِ وَصَلَّى عَلَيْهِ بِالْبَقِيعِ»<sup>۱۶</sup>

«او را عمر بن خطاب، میان دو ستون حمل کرد تا آنکه در بقیع بر زمین نهاد و بر او در بقیع نماز خواند و دفنش نمود.»

۳۴. ابو عبس، عبدالرحمان

«أبو عبس بن جبر بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثة واسمه عبد الرحمن»<sup>۱۷</sup>

«ابو عبس، فرزند جبر بن عمرو بن زید بن جشم بن حارثة بن حارث اوسی است و اسم او عبد الرحمان است.»

او صحابه پیامبر خدا است که در نبردها و جنگ‌های بدر و احد شرکت داشت. از او فرزندان زیادی در مدینه باقی ماند. همه روزه به حضور پیامبر می‌رسید تا از حال آن بزرگوار آگاه باشد و در تاریخ دوره اسلامی اش نگاشته شده که روزی را بدون رسیدن به محضر پیامبر، به پایان نبرد و در جمعه و جماعت مقید به شرکت بود.

### علم کتابت

او به کتابت عربی آشنایی کامل داشت و با خطی خوش، عربی را می‌نگاشت و در موارد فراوانی، به دستور پیامبر خدا ﷺ، متنهای مهم را می‌نگاشت که در سلسله روای حدیثی، نقل‌های چندی که به دستور پیامبر نگاشته وجود دارد.

### شکستن بت‌ها

وقتی پیامبر ﷺ به ابو عبس فرمان داد همراه ابو بردة بن نیار، مأموریت شکستن بت‌های بنی حارثه را به عهده بگیرند، در او شور زاید الوصفی به وجود آمد و به همراه ابو بردة، رفتند و بت‌های قبیله بنی حارثه را در هم شکستند. پیامبر میان او و خنیس بن حذافه سهمی، که در بخش‌های پیشین شرح حال او را آوردیم، پیمان اخوت و برادری بست.

## شرکت ابو عبس در قتل کعب بن اشرف

سریه‌ای در مدینه روی داد به نام «سریه قتل کعب بن اشرف»، این سریه در ماه ربیع الاول سال سوم هجرت، برای قتل کعب بن اشرف ترتیب داده شد.

کعب بن اشرف، شاعر بود و پیامبر و اصحابش را هجو می کرد و در اشعار خود کافران قریش را بر ضد مسلمانان بر می انگيخت. هنگامی که پیامبر به مدینه آمد، مردم مدینه ترکیبی از گروه‌های مختلف بودند. طوایف اوس و خزرج جمعیت مسلمانان را تشکیل می دادند. طوایف دیگر (یهودیان و مشرکان) با این دو طایفه هم پیمان بودند. مشرکان و یهودیان مدینه پیامبر و اصحاب آن حضرت را به شدت آزار می دادند و خداوند متعال پیامبر خود و مسلمانان را فرمان به شکیبایی و گذشت می داد تا این که در مورد آنان آیه‌ای نازل شد.

﴿لَتَلْبُؤُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾<sup>۱۸</sup>

«به یقین همه شما در احوال و جان‌های خود آزمایش می‌شوید! و از کسانی که پیش از شما به آن‌ها (کتاب) آسمانی داده شده (یهود) و همچنین از مشرکان، سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید و اگر استقامت کنید و تقوا پیش بگیرید، شایسته‌تر است؛ زیرا این، از کارهای مهم و قابل اطمینان است.»

البته آیات دیگری هم در همین راستا نازل شد.

«کعب بن اشرف از ناسزا گفتن و آزار رساندن به پیامبر و مسلمانان خودداری نمی کرد. بلکه در این امر زیاده روی داشت. هنگامی که زید بن حارثه برای بشارت دادن پیروزی بدر بیرون آمد و کعب بن اشرف اسیران را در اسارت دید، ناراحت شده، به قوم خود گفت: وای بر شما! به خدا سوگند امروز زیر زمین برای شما بهتر از روی زمین است. این‌ها که کشته و اسیر شدند، سران و بزرگان مردم بودند. شما چه فکر می‌کنید؟ آن‌ها گفتند: تا زنده هستیم با محمد دشمنی می‌ورزیم. کعب بن اشرف گفت: چه ارزشی دارد؟ او خویشان خود را لگد کوب کرد و از میان برد. ولی من پیش قریش می‌روم و آن‌ها را بر می‌انگیزم و برای کشته

شد گانشان مرثیه می‌سراییم. شاید آن‌ها راه بیفتند و من هم همراه آن‌ها می‌آیم. اینجا بود که عازم مکه شد.»<sup>۱۹</sup>

«کعب، مرثیه‌ها سرود و اشعار حسان بن ثابت را هجو کرد. چون حسان بن ثابت شنید، به هجو کعب آغاز کرد. مکیان موضع کعب را پذیرفتند و او ناگزیر شد که از مکه به مدینه باز گردد. چون خبر آمدن او به مدینه رسید، پیامبر ﷺ فرمود: خدایا! در ازای اشعاری که او سروده و شری که آشکار ساخته، به هر طریقی که صلاح می‌دانی او را جزا ده!»

### تصمیم پیامبر ﷺ

پیامبر خدا ﷺ به مسلمانان فرمود: چه کسی شرّ کعب بن اشرف را از من دفع می‌کند؟ چند تن از آنان اعلام آمادگی کردند و گفتند: ای فرستاده خدا، ما می‌توانیم شرّ او را دفع کنیم. آنان عبارت بودند از: محمد بن مسلمه، ابو نائله، ابو عبس بن جبر و حارث بن اوس. «آنان گفتند: ای پیامبر خدا، ما او را می‌کشیم. به ما اجازه بده که هر چه لازم باشد بگوییم. جز این چاره‌ای نیست. پیامبر فرمود: هر چه می‌خواهید بگویید.»<sup>۲۰</sup>

ابو نائله و ابو عبس نزد کعب رفتند و در ظاهر، از محمد ﷺ بدگویی کردند و گفتند: او ما را به زحمت انداخته است! به هر طریقی بود او را آماده کردند که مثلاً با آنان در نابودی پیامبر همکاری کند. او پیشنهاد آنان را پذیرفت اما تضمین خواست. ابو نائله و ابو عبس برای اینکه بتوانند با خود سلاح همراه ببرند، گفتند به تو سلاح جنگی می‌دهیم و او پذیرفت. این چهار نفر، شبانه حضور پیامبر رسیدند و ماجرا را به پیامبر گفتند. حضرت فرمود: کار خوبی کرده‌اید، اکنون به یاد و نام خدا بروید. پیامبر آنان را تا بقیع بدرقه کرد و آنها به سمت خانه کعب بن اشرف به راه افتادند.

«ابو عبس و همراهان چون کنار خانه کعب رسیدند، دو تن از ایشان (ابو نائله و ابو عبس) او را صدا زدند. کعب بن اشرف که تازه عروسی کرده بود، چون برخاست، زنش گوشه لباسش را گرفت و پرسید: کجا می‌روی؟ گفت: با آنان قراری دارم. نائله برادر رضاعی من است، اگر می‌دانست خوابم بیدارم نمی‌کرد و با دست خود جامه‌اش را گرفت و رفت.»<sup>۲۱</sup>

پس از ساعتی گفتگو، آن چهار تن به کعب اطمینان دادند که همراه او خواهند بود و از وی خواستند که با هم، برای ادامه گفتگو به شرح العجور بروند و به راه افتادند. نائله دست



به موهای کعب برد و گفت: چه موهای زیبا و معطری داری؟ کعب گفت: آری، این عطر را همه روزه به موهایم می‌مالم. بالأخره اطمینان یافت که مسأله‌ای نیست و خطری تهدیدش نمی‌کند. ابونائله بار دیگر به موهای او دست زد و همان سخن را تکرار کرد و باز مسافتی رفتند. دفعه سوم، ابونائله دست خود را به موهای او برده، آن را به چنگ گرفت و محکم به عقب فشار داد و به حارث و ابوعبس گفت: بکشید دشمن خدا را! آن دو با شمشیر به جانش افتادند و شرش را از سر اسلام و مسلمانان کوتاه کردند.

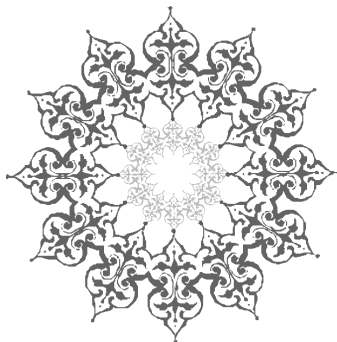
### بدرود حیات و دفن در بقیع

ابوعبس، صحابی پاکباخته پیامبر ﷺ تا زمان خلافت عثمان در مدینه روزگار گذراند، لیکن متأسفانه نقل چندانی از چگونگی موضع گیری ها و عقایدش در پس از رحلت پیامبر ﷺ در دست نیست، اما قدر مسلم آن است که نکوهشی در منابع و مطاوی تاریخی از وی نشده است. در هر حال در سال ۳۴ هـ. ق. در دوره خلافت عثمان، بدرود حیات گفت و در بقیع دفن گردید:

«مات أبو عبس في سنة أربع وثلاثين في خلافة عثمان بن عفان وهو بن

سبعين سنة وصلى عليه عثمان ودفن بالبقيع»<sup>۲۲</sup>

«ابوعبس، در سال سی و چهارم هجرت، در دوره خلافت عثمان از دنیا رفت، در حالی که هفتاد سال از سن وی گذشته بود. عثمان بر او نماز خواند و در بقیع دفنش کردند.»



## بی نوشت ها:

۱. الشيخ محمد صادق النجفی، أضواء علی الصحیحین، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۹هـ. ق. ص ۲۴۷ و الشيخ محمد فاضل المحمودی، اسرار الفاطمیة، ص ۲۵۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۸
۲. محمد حیاة الأنصاری، المسانید، ج ۱، بی تا، بی تا، ص ۱۱۷ و ج ۲ ص ۲۰۴
۳. محمد حیاة الأنصاری، المنتخب من صحاح الستة، بی تا، بی تا، ص ۲۲
۴. السيد بدرالدین الکاظمی، مناقشة عقائده، المملكة العربية السعودية، نشر الحجاز، ۱۳۹۷هـ. ص ۹
۵. الحاج حسین الشاکری، الامام الحسین عليه السلام، بی تا، بی تا، ص ۲۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷
۶. همان، ص ۲۳۲
۷. الحاج حسین الشاکری، المهدي المنتظر عليه السلام، ج ۱، چاپخانه ستاره، ۱۴۲۰ق.، ص ۱۸۵
۸. السيد محمدرضا الجلالی، تدوین السنة الشریفه، بی تا، ۱۴۱۲هجری، ص ۴۷۸
۹. ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۵، دارالعلم بیروت، ۱۹۸۷م، ج ۱، صص ۲۸۷ و ۳۲۳
۱۰. همان، ج ۱، ص ۳۲۴
۱۱. السيد المرعشی، شرح احقاق الحق، ج ۱۲، من منشورات مكتبة آيت الله المرعشي، بی تا، ص ۹۰
۱۲. السيد حامد النقوی خلاصه عباة الانوار، ج ۲، به قلم علی حسینی میلانی، بی تا، ۱۴۰۴ق. ص ۲۴۱
۱۳. ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۲۶
۱۴. محمد علی عالمی، پیغمبر و یاران، ج ۵، انتشارات بصیرتی قم، بی تا، ص ۲۹۶
۱۵. ر.ک. به: ابن سعد، طبقات، ج ۴
۱۶. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳، مرکز الدراسات مصر، ۱۹۷۶م، ص ۶۱۶
۱۷. الحافظ الذهبی، سیر اعلام النبلاء، جز ۱۰، مرکز البحوث العلمیه، بی تا، ص ۴۰۵
۱۸. آل عمران: ۱۸۶
۱۹. سید الناس، ابوالفتح محمد، عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمال، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۴ق. ج ۱، ص ۳۴۸
۲۰. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و النهایه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ق.، ج ۴، ص ۵۰
۲۱. الهاشمی البصری، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰هـ، ص ۲۴
۲۲. ابن سعد، الطبقات الكبرى، همان، ج ۳، ص ۴۵۱